هو المعز

جلد اوّل رساله بروس و
انکلستان مشتمل بر دو
باب

بسمه تبارک و تعالی

جلد اول کتاب روس و انگلیس

مولوی سید محمد حسین مو هانی المتخلص باغلب از فضلا و دانشمندان هند رساله موسوم بروس و انگلستان نگاشته چون حاوی مطالب مفیده بود چاکر دعاگو سید حسین شیرازی مترجم زبان هندی دربار ترجمه خاصه همایونی از هندی بفارسی ترجمه نمود

رساله مزبوره مشتمل بر چهار باب است **باب اول** در روابط اروپائی روس و انگلیس خصوصاً در مطالب راجعه بدولت عثمانی و بیان اهمیت رابطه این دولت با دولتین مشارالیهما **باب دویم** در روابط روس و انگلیس با دولت ایران **باب سیم** در روابط روس و انگلیس با افغانستان **باب چهارم** در مطالب متعلقه بهندوستان

باب اول در روابط اروپائی انگلیس و روس

سلطنت عثمانی

دولتیکه اهل اسلام آنرا دولت روم میگویند و پادشاه آنرا سلطان میخوانند

باسم عثمانی و ترک مشهور است و انگلیسها آنرا حکومت ترک نامند شخص شجاع با اقدامی از همین سلسله ترک که عثمان جیق نام داشته اول سلطان سلسله عثمانی و بانی این سلطنت است و بنیان اقتدار این طایفه را او در اروپا مستحکم ساخت و این قدرت پاینده بود تا آنگاه که ملل مخالف قوت بهم رسانیدند و بر عثمانیها غلبه کردند و کیفیت ضعف و قوت و هبوط و صعود مغلوب و غالب نهایت غریب است سلاطین و دولی که سابقاً بکشورستانی و بسط و وسعت ممالک خود پرداخته ابتدا خیلی پیشرفت حاصل نموده اند اما غالباً وضع آنها یکوقتی سدی در جلو آن پیشرفت کشیده و فتوحات آن محدود گردیده و متوقف شده و پس از آن اسباب تنزل و هبوط ایشان فراهم آمده است و دولت و سلطنت عثمانی از همان قبیل بوده سرجان ملکم گوید طایفه دلیر ترک اصلاً صحرا گرد میباشند و هرگز برای فراهم آوردن لوازم معاش خود متفرق و منتشر نمیشوند تا دشمن بتواند در چنین وقتی آنها را شکست دهد و یکی از صفات آنها هست که تا بی بضاعت نشوند حمله بجائی نمیبرند هست که هر وقت حمله برند فتح می کنند و نادراً منهزم شوند و آنهائیکه دارای ثروت

ولکن چون طرف طمع آنها واقع گردند لابد مغلوب ایشان خواهند شد و تاب
مقاومت نخواهند آورد وقتیکه عثمان غازی بلشکرکشی پرداخت قبیله و طایفهٔ
او بفقر و فاقه مبتلا بودند و جز قصد تحصیل مال و تسخیر ممالک خیالی نداشتند و همین
استیصال آنها را باروپائیها که در آنوقت از همه جا غافل بودند غالب ساخت
بهار اقبال و اوان فتوحات عثمان غازی و اعقاب او تا وقتی بود که دول
فرنگ در عالم بیهوشی و غفلت و بیخبری بسر میبردند همینکه آنها هوشیار و
واقف کار شدند بهار دولت عثمانی مبدل بخزان گردید در اوایل مرتبه و
حرفهٔ عثمانیها فقط جنگ و زد و خورد بود همینکه بمکنت و ثروت بهم رسانیدند
و بتن پروری و عیش و عشرت افتادند دست و پای فتوحات ایشان شکسته و
بسته شد غالب مغلوب و قاهر مقهور گردید علائم و امارات زوال و استیصال
ظاهر گشت و در حقیقت آنچه کردند خودشان بخودشان کردند شکی نیست که
عثمانیها مردمان با اتفاقی هستند لکن چون حقوق ملل تابعهٔ خود را ضایع کرده اند
آنها هم اعتنای قلبی بسلطان ندارند و اوامر او را از فرایض و واجبات نمی پندارند
و شخص او را واجب الاطاعه نمیشمارند عیسویهائیکه در تحت تبعیت عثمانیها داخل
شدند سلاطین آنها بعدها رو بترقی و صعود گذاشته در علم و عمل بجائی رسیدند که هیچکس را

امکان مقاومت با آنها نماند و معلوم است که این عمده اسباب تنزل و خرابی
عثمانی گردید دول عیسوی دو قسم اند سلطنتی و جمهوری لکن این هر دو قسم
منتهای مراقبت را در حفظ حقوق تبعه و رعایای خود دارند حیثیت که روز بروز
بر پیشرفت و اقتدار و شوکت ایشان میافزاید و اگر این ترقی آنها را حاصل
نشده عثمانیها با آنکه تن بتنزل و انحطاط در داده و قبول انتقاص نموده بودند
اینقدر پاینده و باقی نمیشدند و با آنهمه غفلت و تن پروری بنحوی ممالک
وسیعه و سلطنت مستقلهٔ خود را نگاهداری میکردند
یکی از مورخین وصف و تمجید از عثمانیها کرده گوید بقای یک سلطنت
اسلامی در فرنگ در میان آنهمه مخالف و معاند از کارهای مشکل است
و اینکه عثمانیها حالا باز جائی دارند و بقیه از سلطنت آنها باقی است از دولت
آن رشادت و تهور و دلیریهائی است که پیش از این از آنها بظهور رسیده است
و میتوان گفت سلطنت عثمانی در ممالکی که بضرب شمشیر از فرنگیها گرفته در
وقتیکه عصر عصر سلاطین و امپراطورهای فرنگ است از کارهای بسیار عجیب
میباشد خاتمهٔ کار دولت عثمانی را هیچکس بدرستی نمیتواند پیش بینی کند
ولکن ماندن عثمانی در اروپا بجای خود از مسائل مهمهٔ پلتیکی میباشد بعضی را عقیده

اینست که فنای عثمانی بسته باینست که تمام دول فرنگ بر ضد آن دولت
اتفاق کنند و این امری محال است در هر صورت هر قدر هم دولت عثمانی
ضعیف شود مسلمانان از خاک فرنگ اخراج نخواهند شد از وقتیکه دولت
عثمانی باوج اقتدار رسید دیگر نه در اروپا و نه در آسیا هیچ پادشاهی نتوانست
با جیش او سلطنت نماید تا آنزمان که دول اروپا استعداد حربی خود را ترقی
داده جلو تقدم و تعدیات آن دولت را گرفتند و قدرت او را محدود نمودند
پیش از این جلوگیری عساکر عثمانی غالباً قشون روس را شکست میداد بلکه
در سال هزار و هفتصد و یازده میلادی در عهد پطر کبیر که روسها بر عثمانیها حمله کردند
عساکر عثمانی قشون روس را شکست داده تا نزدیک پای تخت روس
راندند ولی ملکه کترین زوجه پطر کبیر صدر اعظم عثمانی را برشوه فریفت و رفع
غائله را نمود بعد از آن در عهد امپراطور نیکلا در سال هزار و هشتصد و بیست و
هشت میلادی باز روسها بر عثمانی حمله کردند درین جنگ عثمانی مغلوب
شده لشکر روس با درنه رسید و تقریباً بعد از یک سال جنگ صلح کردند
در سال هزار و هشتصد و پنجاه و شش میلادی جنگ قرم بوقوع رسید روس
و انگلیس و فرانسه یونانیها را حمایت کرده آنها را آزاد و از تحت حکومت عثمانی

خارج ساخته بودند چون جنگ قرم در گرفت دولتین انگلیس و فرانسه بامداد
عثمانی پرداخته این سه دولت با دولت روس روبرو شدند عمر پاشا سپهسالار
عساکر عثمانی را داشت و اگرچه هر یک از دولتین انگلیس و فرانسه قشون معتدبه
بکمک عثمانی فرستاده بودند اما عمده لشکر خود عثمانی زیاد بود در جنگ
قرم بواسطه نداشتن راه آهن دست و پای روسها بسته بود و از طرف
دیگر اهالی قفقاز نیز شوریده و طغیان کرده بودند درین راه چندین هزار نفر از
قشون روس تلف شد بعد از آن جنگ روس راه آهن ساخت و شمیل امام
رئیس شورشیان را مقهور و مخذول نمود خاطر روس از طرف شورشیان جمع
شد و اگر احیاناً گاهی باز بخیال طغیان میافتادند از سایر ولایات و ایالات
روس بزودی قشون میرسید و نایره فتنه را خاموش میکرد اما جنگ قرم
با سواستاپول اتفاق سه دولت روس را مغلوب نمود و اگرچه تمام مسلمانان
عالم خوشوقت شدند که دولت عثمانی بمعاونت دو دولت عیسوی مظفر
و منصور شد اما فایده عاید دولت عثمانی نشد بلکه امور مالیه این دولت
رو بضعف و نقصان گذاشت بعلاوه خواست قشون خود را در عدد و عدت
با قشون دول فرنگ برابر سازد و این خود ضرر و خسارت دیگر بود چه غیر از مخارج

زیاد آن قشون حاصلی نداشت نه در اروپا میتوانست ملک گیری کند نه در آسیا فقط
باید خرج قشون را متحمل باشد و بیکاره آنها را نگاهدارد پس باید گفت بعد از جنگ
قرم دولت عثمانی شروع بهبوط و تنزل نمود و رفته رفته بنا شد که بعضی از متصرفات
خود را از دست بدهد دخل کم و خرج زیاد و تنزیل قرض بقدری که تحمل آن غیر ممکن
شد یکی فایده که از جنگ قرم عثمانی حاصل نمود این بود که دوست و دشمن
خود را شناخت نیز تا آنوقت دولت روس گمان میکرد دولت عثمانی با او
دشمن است بعد فهمید که انگلیس و فرانسه هم با او چندان دوست نیستند بنابرین
مصمم شد که انتقام خود را از آنها بکشد و اول هم خود را مصروف آسیای
مرکزی داشت و بر آن شد که درین مملکت متصرفات خود را بجائی رساند
که بتواند بهندوستان انگلیس تهدید کند بعد از آن با دولت پروس سازش
کرد و او را بر آن بداشت که با فرانسه جنگ نماید فرانسه از پروس شکست
خورده ناپلیون سیم امپراطور فرانسه در سیو واقعه از تخت و تاج خود محروم گردید
و حال آنکه صیت قدرت و اقتدار او عالم را گرفته بود وقتیکه دولت پروس
با فرانسه جنگ میکرد نه دولت انگلیس با وجود توانائی باو مددی کرد نه دولت
عثمانی و اگر این دو دولت بمعاونت فرانسه بر میخاستند جنگ در اروپا

عمومی میشد اما دولت روس در پرده بدولت پروس کمک میکرد
و دولت پروس ازین امداد بسیار ممنون شد و روسها نهایت خوش
وقت شدند که دشمن خود را بدست یکی از دوستان عزیز او مقهور و مضمحل کرد
بعد ازین جنگ در اتحاد فرانسه و انگلیس نیز خللی بهم رسید و برتری نفوذی که آن
فرانسه بود بالمان انتقال نمود و علاوه بر مودت قرابت و خویشی دوستی
یگانگی فیمابین روس و المان حاصل آمد و دولت پروس دولت امپراطوری شد
درین مودت و اتحاد شریک نمود روس بعد از جنگ فرانسه و پروس
باطمینان دولت المان منافع خود را در بحر اسود بطور دلخواه مالک آمد
و صلاح این کار نمود و دولت فرانسه از حمایت و مودت دولت عثمانی.
دست کشید لکن انگلیس ظاهراً بحالت سابقه باقی ماند و دولت روس چون
خود را از هر جهت مستعد دید و ضمناً بعضی از سلاطین هم با او بر ضد عثمانی
همدست شدند تمهید مقدمهٔ جنگ با عثمانی بر وجهت اگر چه دوست واحد
عثمانی یعنی دولت انگلیس در معنی مایل بود که کمکی بدولت عثمانی کند ولی از ترس
حمایت المان از روس و ترس پیشقدمی روس در آسیای مرکزی مانع اقدام
بیکاره بود و پس روسها باطمینان مشغول اسباب چینی شدند هرزگوین و بسنی از

بلاد محکومهٔ عثمانی را بر او بشورانیدند عثمانی بر فتح آن پروجه تازه آن ماده
منطفی شده بود که سربستان و منتنگرو ایالات نیم آزاد سربر و شدند فرمانده
قشون سربی روسی بود و بسیاری از روسها با او همراه بودند عثمانیها این
فقره را از دولت روس سؤال کردند دولت مشارالیها بطور رسمی منکر شد ولی
در پرده مشغول کار خود بودند و قشون خود را در سرحد مهیا مینمودند بعد از جمعیت
بسیار و اتلاف نفوس بسیار همینکه عثمانی سربی و منتنگرو را بحالت اطاعت
آورد داستان ظلم و تعدی در بلغارستان در فرنگستان در گرفت این
مسئله مطرح شد هواخواهان روس و دشمنان عثمانی درین موقع طرحها
ریختند که عثمانی تنها ماند و کسی باعانت او نپردازد دولت انگلیس که دوست
قدیم عثمانی بود اگرچه بظاهر کمکی نتوانست باین دولت کند اما از امداد معنوی
فروگذار ننمود چه آنوقت وزرای انگلیس از دسته کنسرواتر بودند لرد بیکنسفیلد
وزیر اعظم بود و لرد دربی وزیر امور خارجه و بر خلاف مستر گلادستون و دسته
لیبرال که حمایت عثمانی را از گناهان کبیره میدانستند آنها در معنی کمال جانبداری
و تقویت را از دولت عثمانی کردند و بر ضد روس اهتمامات بعمل آورده
تحریرات با اثر نمودند و آخر الامر قرار شد کنفرانسی در اسلامبول تشکیل یابد درین

کنفرانس وکلای عثمانی زیر بار دعاوی روس نرفتند و آنها را باطل دانستند
و خیال میکردند اگر آن گفته‌ها پذیرفته شود حقوقی برای سلطان در اروپا
باقی نمیماند چون کار کنفرانس نیز برین منوال گذشت در بیست و چهارم
ماه آوریل سنه هزار و هشتصد و هفتاد و هفت دولت روس بدولت
عثمانی اعلان جنگ کرد و سفرای مختار دو دولت بیرقهای خود را خوابانیدند
با وطان خود بازگشتند در اروپا بلغارستان و در آسیای صغیر قارص و
اردهان میدان جنگ روس و عثمانی شد و تا یکسال نبرد و خورد مشغول بودند
اما عثمانی یک سال هم قبل از جنگ با روس مشغول محاربه و مطیع کردن ایالات
تابعه خود بود و اگر این جنگها از قوه و استعداد او نمیکاست و
سایر اختلافات از قبیل عزل و نصب سلطان و غفلت دولت عثمانی
سرداران در میان نمی‌آمد البته عثمانی مقهور روس نمیشد دولت انگلیس در نتیجه
این جنگ منتظر بود که ببیند چه میشود همینکه عثمان پاشا دستگیر شد و مختار
پاشا در آسیای صغیر شکست خورد و قلعه قارص را روسها متصرف شدند
و ارزن الروم را محاصره کردند یک قسمت از قشون روس هم نزدیک بدیوار
شهر اسلامبول شد درینوقت سفاین جنگی انگلیس در بحر اسود نمودار گردید این

واین نمایش برای آن بود که مبادا عساکر روس پای تخت عثمانی را متصرف
شوند و آن دریاهائی که راه آمد و شد هندوستان از آنجاهاست اقتداری
پیدا نمایند و دولت عثمانی هم مجبور بصلح شد و در سیم ماه مارس سال هزار و هشتصد
و هفتاد و هشت عهد مصالحه مبنی بر رعایت دولت عثمانی منعقد و نگاشته شد
و مذاکره عهد مخفی نیز شده بود اما از آنجا که این عهد بی دخالت و وساطت
ثالث فیمابین روس و عثمانی منعقد گردیده و البته شامل فواید کثیره از برای
روس بود و این دولت را بر عثمانی کاملاً مسلط مینمود دولت انگلیس باخلال
آن پرداخت و بدول معظمه دقایق و اسرار کار را حالی کرد و قرار دادند تا
عهدنامهٔ روس و عثمانی باستحضار دول معظمه نگاشته نشود و در ترتیب
وجرح و تعدیل آن دخالت نکنند بامضای آنها نرسد بنابرین عهدنامهٔ
روس و عثمانی که در سان استیفانو ترتیب یافته بود باطل شد دولت
روس ازین معنی نهایت کراهت داشت ولی دولت انگلیس ابرام نمود تا
کنگرهٔ برلن منعقد شد و بوجهی که منظور است شد دول فرنگ مداخله در کار
عهد روس و عثمانی نمودند و آنرا برطبق منافع خود تعدیل کردند اما عمدهٔ
دخالت را دولت المان کرد چه ریاست کنگره با پرنس بزمارک بود

داد طوری قرار کار را داد که نه موافق میل انگلیس و نه بر وفق مرام عثمانی شد چه آنوقت
دولت المان چندان میلی بعثمانی نداشت علاوه براینکه پرنس بزمارک هرگز جز منافع
خود یعنی فواید دولت متبوعهٔ خود چیزی را در نظر نمیگیرد ضرر عهدنامهٔ منعقدهٔ در کنگرهٔ
برلن برای عثمانی بیشتر از ضرر عهدنامهٔ سان استیفانو شد اما چون همه ریاست
پرنس بزمارک را بر کنگرهٔ برلن پذیرفته بودند چاره جز قبول نبود دولت اطریش
بتقویت هرزگوین و بسنی که از ایالات با تمول عثمانی بود نایل شد در حالتیکه
دیناری درین جنگ خرج نکرده و آنی زحمت نبرده سربی و رومانی مختار و آزاد شدند
بلغارستان ایالت خراجگذار گردید و پرنس الکساندر حکمرانی این ایالت یافت
در اروپا بسارابی و در آسیای صغیر اردهان و قارص بدولت روس رسید
ازین عهدنامهٔ منعقده بین غالب و مغلوب یعنی عهدنامهٔ روس و عثمانی
دولت روس راضی نبود چه مخارج گزاف کرده و نفوس بسیار از آن دولت درین
خونریزی تلف شده بودند بنابرین در تقسیم بقدر استحقاق باو نرسید عثمانی هم
از بهم خوردن عهدنامهٔ سان استیفانو و معاهدهٔ کنگرهٔ برلن ضرر دید یعنی همان قدر
که روس از او انتزاع نموده بود مجدداً انتزاع شد و بنابرین رسید انگلیس در منافع
خود پیشرفت حاصل کرده روابط وداد و اتحاد خود را محفوظ داشت روس از همان راهی

که آمده بود بازگشت و در فوایدیکه ازین جنگ بچنگ آورده تمام دول فرنگ
شریک شدند همینکه لرد بکنسفیلد و لرد سالزبوری بعد از ترتیب عهدنامهٔ
برلن بانگلیس مراجعت کردند دقیقه یاپان وسته لیبرال بنای اعتراض گذاشته
و گفتند مأمورین انگلیس حفظ دولت عثمانی را بر ذمه گرفته بکنگرهٔ برلن رفتند
اما در آنجا ممالک عثمانی را تقسیم نمودند لرد بکنسفیلد و لرد سالزبوری در جواب
گفتند خار راه سلطنت عثمانی از پیش پای آن دولت برداشته شد و اینک
گل و شکوفهٔ آن باقی مانده است خلاصه انعقاد عهدنامهٔ برلن بقدری اسباب
خسارت عثمانی شد که هیچکس باور نمیکرد دولت عثمانی دیگر بحال خود باقی
بماند اما خیالات بلند و هوش و ذکای سلطان عبد الحمید خان طوری
تدارک اینکار نمود که چندان صدمهٔ اینکار محسوس و مؤثر نیفتاد

اما جهت محاربات روس و عثمانی آنکه در ازمنهٔ سالفه چون عثمانیها مکرر بروسها
حمله کرده و بسیاری از متصرفات آنها را تصرف نموده بودند روسها هم در موقع
خود تلافی مینمودند و قدری هم تعصب مذهبی محرک اینکار بود و وقتیکه انگلیس در
هندوستان اقتداری بهمرسانید و روس در آسیای مرکزی مسلط شد
و سفاین بخار بنای آمد و شد در دریا گذاشتند هر وقت مابین روس و عثمانی

جنگی در گرفت جهت را این قرار داده‌اند که چون پلتیک روس حیث که در دریا
استیلائی بهمرسانند راه آنرا غلبه بر عثمانی میدانند و در صورتیکه این دو مهم صورت
پذیر شود پیشرفت روس در آسیای مرکزی بکمال خواهد بود و آنوقت میتواند
از دو سمت حمله بهندوستان نماید وصیت پطر کبیر بیشتر اسباب قوت این فقره
میگردد بلکه از قرار مذکور جهت اصلی توجه روس بهندوستان همان وصیت پطر کبیر
میباشد و صورت خلاصهٔ وصیت نامهٔ پطر کبیر از قرار ذیل است

برادران و خلاف من پوشیده نباشد که خداوند عالم ملت و دولت روس را
از تمام ملل و دول ممتاز نموده و همیشه اوقات اقداماتیکه مینمایند باید از بقرار باشد
اولاً روس باید همیشه در جنگ باشد تا سستی و فتور در حالت افراد راه نیابد
ثانیاً در اوان جنگ ژنرالهای نامی اروپا و در هنگام صلح کارگذاران و دانشوران عصر را
باید جمع کنند و از آنها مستفید شوند ثالثاً در هر نزاع مخصوصه لابد یکی از دول اروپا را
باید دخالت داد و دولت المان برای اینکار از سایر بهتر است رابعاً با لهستان
پیوسته باید در نزاع باشد و مخالفین آنها را مدد دهد و طوری کنند که همیشه قشون روس
داخل آنها باشد بلکه بلاد و ممالک او را میان دول مجاور تقسیم نماید تا از قوه و
استعداد او کاسته شود خامساً تا ممکن باشد میان سوئد و دانمارک جدائی

اندازند و هر قطعه مملکت آنها دسترس باشد آنرا تصرف کنند سادساً مزاوجت
شاهزادگان روس را با شاهزادگان المان از مهمات شمارند سابعاً رابطه با
دولت انگلیس را ترک نکنند که برای اعمال تجارتی و استعداد بحری روس بسیار مفید است
ثامناً در بحیره بالتیک و دریای سیاه آمد و شد کنند بنحویکه هر دو دریا بتصرف
روس درآید و این فقره برای حفظ دولت روس اسباب بزرگی است تاسعاً
برای گرفتن اسلامبول و مملکت هندوستان همیشه کوشش کنند چه هر کس این
دو محل را داشت حکمران تمام عالم خواهد بود و همیشه باید بنای عداوت روس
با ایران و عثمانی محکم باشد عاشراً یونانیهایی که در مملکت عثمانی و اطریش و لهستان
متفرق هستند در هر جا و هر مکان باید با آنها محبت و ملاطفت نمود تا آنها فقط
روس را پشت و پناه خود بدانند یازدهم بعد از آنکه ایران و عثمانی و لهستان
محکوم روس شد آنوقت با اطریش و فرانسه طرح دوستی ریزند و بان دو دولت
تکلیف کنند که با روس متفق شوند و این سه دولت تمام دول و سلاطین روی
زمین را مقهور کنند اگر یکی از آنها قبول و دیگری رد کرد با آن یکی همراه شده
آن دیگری را شکست دهند و اگر هر دو قبول نکردند سعی کنند آنها را بجنگ
با یکدیگر وادار نمایند تا هر دو ضعیف شوند دوازدهم چون و چنین وقتی روس

قوت و اقتدار فوق العاده حاصل خواهد کرد باید با تهیه کامل دولت اطریش را
محاصره کرده او را منهزم و مقهور کنند آنوقت تمام اروپا از روس خواهد شد
و اهل عالم کلاً امپراطور روس را شاهنشاه روی زمین خواهند خواند
پطر کبیر ابتدا بالشخصه با ایران طرح جنگ ریخت بعد از آن ملکه کترین لشکر باین
مملکت کشید و هر حمله که در آن اوان باسلامبول شد و هر تهدیدی که روسها
بهندوستان کردند و هر معامله که با ایران نمودند از نتایج همین وصیت و
دستور العمل شمرده میشد یکی از امپراطورهای روس موسوم به پل چون نظر بر وصایای
پطر کبیر داشت خواب میدید که باید ممالک هندوستان را فتح و تصرف کرد
چندی قبل در روزنامه طمس لندن فصلی در باب حالات امپراطورهای روس
نگاشته شده بود در آن فصل در باب امپراطور پل نوشته که روزی دیوانگی
او طغیان کرده بعزم تسخیر هندوستان سوار شد و از رودخانه ولگا عبور نمود
در سنه هزار و هشتصد و هفت ناپلیون اول امپراطور فرانسه در رودخانه نیوا با
امپراطور روس ملاقات کرده قرار دادند روس و فرانسه متفقاً حمله بهندوستان
نمایند و دولت انگلیس با آنکه ناپلیون را در فرنگ شکست داده و حبس کرده بود
باز از تهیه مدافعه هندوستان غفلت ننمود و اعمالی که بر طبق وصیت پطر کبیر

از جانب دولت روس بظهور میرسید همه اسباب تیقظ و هوشیاری دولت
انگلیس میگردید و میدانست که اگر روس بر دولتین عثمانی و ایران مسلط شود
برای هندوستان نهایت مضر خواهد بود بنابرین ضرر دولتین مشار الیهما را ضرر
خود میشمرد پس میتوان گفت مساعی دولت روس برای پلتیک ما خالی از
فایده نبوده است سئوالی که در اینجا هست این است که چرا دولت انگلیس در
جنگ سال هزار و هشتصد و هفتاد و هفت عثمانی را در مقابل روس امدادی
نکرد شک نیست که وزارت مستر دیسرائیلی با کمال میل عثمانی را معاونت
مینمود اما در موقع جنگ مزبور روسا و اکابر دسته لیبرال از نوع انکار بودند
و میلی بحمایت و معاونت عثمانی نداشتند و ضمناً این خیال و احتمال هم میرفت
که اگر دولت انگلیس بعثمانی کمک کند و در جنگ شرکت کند یکی از دول
معظمه فرنگ هم با روس متفق شود و نیز گمان میکردند که اگر انگلیس در فرنگ
خود را مشغول جنگ کند عساکر روس بنای تهدید بهندوستان را گذارد و
نظر بتصورات مذکوره دولت انگلیس مخالفتی در آن جنگ ننمود اما باز از خیر
خواهی دولت عثمانی فروگذار نمیکرد و در دوستی آن دولت ثابت بود دولت
روس در آن جنگ غیر از اینکه عثمانی را مغلوب نمود دیگر فایده نبرد اما دولت

انگلیس از عهدنامه برلن مقاصد خود را حاصل کرد و این عهد بوضعی منعقد گردید
و طوری از سایر دول در آن رعایت شد که معلوم بود باز اشکالات در عالم
پلتیک دول بظهور خواهد رسید چنانکه مدتی است کار امارت بلغارستان
پیچیدگی و صعوبت بهم رسانیده و این نتایج رعایتهائیست که در آن عهدنامه شده
اما وقایع واقعه بعد از عهدنامه برلن یکی اینکه دولت اطریش مجبور شد با مسلمانان
بُسنی و هرزگوین جنگ کند و در آن جنگ اگر عیسویها نیز با مسلمانان همراهی
کردند شاهزاده منتنگرو هم لازم دانست با مسلمین البانی بجنگد زیرا که البانی را بمنتنگرو
داده بودند و مسلمین زیر بار نرفته و تن باطاعت و تبعیت در نمیدادند لهذا
عثمانی را بر آن داشتند که رفع غائله و شورش البانیها را کرده آن ناحیه را در تحت
تمکین و تصرف منتنگرو در آورد اماکنی که بموجب آن عهدنامه بیونان واگذار
شده بود یونانیها متصرف شدند مسلمانهای قارص و اردهان مهاجرت
اختیار کردند چه از جور و تعدی روسها با خبر بودند و تبعیت این دولت را
برای خود مضر میدانستند حقوقی در ناحیه بالکان در عهدنامه برلن برای
عثمانی معین شده بود لکن بدان نایل نگردید بنابرین عثمانی هم چیزی
بایران نداد و در دادن بقیه حقوق یونان تعلل ورزید .

در عهدنامهٔ برلن ذکری از مصر نشد امّا در تقسیم ممالک عثمانی وضع طوری بود که نفوذ و دخالت دول فرنگ در امور حتمی مینمود و دولت فرانسه در مصر بیشتر از سایر دول اروپا مداخله داشت امّا مشکلات و پیچیدگیها در کار مملکت پیدا شد که دولتین فرانسه و انگلیس معاً در آنجا بدخالت پرداختند و وقتیکه دولتین مشارالیهما اسمعیل پاشا را معزول کردند و توفیق پاشا را بخدیوی برداشتند سلطان عثمانی حلیم پاشا را برای حکمرانی مصر مناسب میدانست ولیکن فرانسه و انگلیس نپذیرفتند یاغیگری عرابی پاشا از استعداد توفیق پاشا بقدری کاست که دست از کار حکومت کشیده سوار کشتی انگلیس شد و سفاین جنگی فرانسه و انگلیس هر دو داخل کانال سوئز شده بود و وقتیکه کشتیهای جنگی انگلیس اسکندریه را گلوله باران کردند فرانسه که با انگلیس همراه بود خود را کنار کشید و انگلیسها بعد از اتلاف نفوس و اموال کثیره عرابی را مقهور نمودند همینکه عرابی دستگیر شد توفیق پاشا مجدداً استقلال یافت انگلیس که در معنی کفالت امور مصر مینمود مبتلا بمخمصهٔ سودان گردید و بسیاری از لشکریان و چند تن سردار خود را در آنجا عرضهٔ هلاک ساخت و حاصل این کشمکش آنکه متمهدی و خلفای او که طمع در مصر داشتند جرأت تخطی و تصرف آن مملکت را ننمودند

و مسلّم است که اگر اقدام و قدرت دولت انگلیس نبود حالا مملکت مصر وضعی دیگر داشت و همین مساعی دولت مشارالیها او را ذیحق نمود که تنهائی در کار مصر مداخله داشته باشد امّا چون دول فرنگ باین معنی راضی نبودند کنفرانسی بجهت امور مصر در اسلامبول منعقد گردید مأمور انگلیس در کنفرانس اظهار کرد که فقط انگلیس میباید در کانال سوئز نفوذ و قدرت داشته باشد ولی وکلای دول تمکین نکرده آمد و رفت سفاین تمام دول را جایز شمردند در اثنای این وقایع سلاطین و امپراطورهائی که تا آنوقت هیچکاری بکار مصر نداشتند ارتباطی با امور آن مملکت بهم رسانیدند از جمله امپراطور آلمان و امپراطور روس هم در کار مصر مذاکرات نمودند و بمشورت و صوابدید دول اروپا قشون انگلیس در مصر اقامت کرد و مقرر شد بعد از امن شدن این مملکت و آسودگی مردم قشون مزبور از آنجا خارج شود سلطان عثمانی و دولت فرانسه راضی بتوقف عساکر انگلیس در مصر نبودند و دولت عثمانی پیوسته منتظر بود که لشکر انگلیس مصر را تخلیه کند ارتباط کلی دولت انگلیس با مصر بواسطهٔ کانال سوئز است که اسهامی از آن ابتیاع کرده و راه هندوستان با انگلستان از کانال مزبور است و اگر این مسئله نبود دولت مشارالیها حقی بر آن نواحی نداشت امّا حالا بقای نفوذ و اقتدار انگلیس در مصر

از جمله فرایض شمرده میشود و روابط سایر دول فرنگ با این مملکت وحق آنها
در کانال سوئز ممکن است یکوقتی بدولت انگلیس مضرتی برساند و دولت
فرانسه از وضع تدبیر و کار دولت انگلیس در مصر سوء ظن حاصل کرده و دولت
انگلیس در این خیال که اگر قشون او مصر را تخلیه کند مبادا بواسطه ضعف دولت عثمانی
فرانسه مصر را مثل تونس متصرف شود پرنس بیزمارک چون پیچیدگی روابط فرانسه
و انگلیس را درباب مصر دید گفت صلاح دولت انگلیس در اینست که مصر را تحویل
سلطان عثمانی بدهد مقصود پرنس بیزمارک این بود که دست فرانسه را از مصر
کوتاه کند حالا فرانسه اصرار میکند که انگلیس برای احضار عساکر خود از مصر وقتی
معین کند و گویا این اوقات نیز این گفتگو میان آمده است ولی هنوز
نتیجه رسمی ظاهر نشده چیزیکه هست این است که برای مراجعت دادن
قدری از قشون انگلیس تهیه دیده شده است لکن چنانکه پیش اشاره نمودیم
استقرار تسلط و اقتدار دولت انگلیس در مصر از واجبات است چه حکومت
خدیو را او حراست کرده و حقوق سلطان عثمانی را نیز این دولت میتواند
حفظ کند اما بملاحظه دولت روس و سایر دول فرنگ بخصوص فرانسه نمیتواند
مصر را متصرف شود دولت فرانسه نیز تنهائی نمیتواند آنجا را تصرف کند بالجمله

مشکلات مصر بدرستی حل نشده بود که وضع بلغارستان دیگرگون گردید
پرنس الکساندر برخلاف عهدنامه برلن درصدد تصرف رومیلی برآمد و بعضی
از متعلقات آنرا متصرف گردید در سال هزار و هشتصد و هشتاد و پنج این مداخله بیجا
شروع نمود مردم صربستان با بلغارها جنگیدند عیوبهای بسیاری از هم میان
خود را بکشتند حکمران سربی شکست خورد و پرنس الکساندر فتح نمود
بمعاضدت دولت انگلیس فیمابین دولت عثمانی و پرنس الکساندر عهدنامه
منعقد گردید و رومیلی ضمیمه بلغارستان شد روس زیر بار این قرارداد نرفت
و اگر میرفت مقاصد مضره که برای پیشرفت آتیه روس بکار میآید از میان
رفته بود چه انگلیس و عثمانی پرنس الکساندر را قوت قلب داده بودند
و همراهی سلطان با حکمران بلغارستان جلو پیش قدمی آینده روس را
میگرفت و آنقدریکه پرنس الکساندر رهین منت انگلیس میشد از دولت روس
و سایرین اعتنائی نداشت پس از آنکه یکنفر شاهزاده دست نشانده
مثل پرنس الکساندر برخلاف عهدنامه برلن حرکت کرد تنگ بود که دولت
روس هم چندان مقید فصول آن عهدنامه نشود و این بود که آزادی بندر باطوم را
برداشت و حال آنکه در کنگره برلن این بندر را به روس دادند و شرط کردند

که آزاد باشد وکلای روس در بلغارستان بدسایس پرداختند و عاقبت
فتون این ایالت را بر آن داشتند که پرنس الکساندر را معزول کردند و از مأمور
روس درخواست نمودند که بعرض امپراطور برسانید و استدعا کنید که ما را در ظل
حمایت خود جای دهد بعد از آن بلغاریها معلوم نشد چه فهمیدند که باز پرنس
الکساندر را طلب نمودند و در مراجعت او هیاهوی زیاد کردند چون پرنس
بازگشت مراجعت خود را با امپراطور روس عرضه داشت واین در معنی نوعی عجز و ابا
بود اما امپراطور رضا بنبودن خود را از معاودت پرنس الکساندر اظهار داشت
واین تهدید سبب شد که باز پرنس مشارالیه از امارت بلغارستان صرف
نظر نمود و روزنامه های انگلیس خاصه طیمس در یکی از فصول مخصوص نگاشت
که پلتیک روس در باب بلغارستان فسخ کرد و پلتیک انگلیس شکست خورد
دولت روس یکی از معتمدین خود را به بلغارستان فرستاد که گاهی حالات
آنجا را معلوم کرده اعلام نماید و آخر الامر پرنس منگری لیا را بوالیگری آن ایالت
انتخاب نمود و دول المان و فرانسه و عثمانی قبول این انتخاب نمودند برخلاف
دولتین اطریش و انگلیس که نپذیرفتند خود بلغارها هم تن بایکار در نداده بودند
روس در اجرای این قصد مصر شد و سلطان عثمانی بتأیید روس پرداخت

بلغارها مأمور بد رفتار دول فرنگ فرستادند و سودی آنها را حاصل نشد جز
انگلیس و اطریش سایر دول تصدیق روس کردند مختصر پیشرفت روس
بیش از انگلیس شد دولت روس و همراهان او مسئله مصر را در محضر سلطان
طرح کرده و او را از بعضی دقایق امور بلغارستان متحضر ساخته تا سلطان
بهیجان آمد پس از آنکه سلطان مقاصد روس را درباب بلغارستان تأیید
کرد و آنرا بموجب نوشته های متحدالمضمون اظهار داشت دیگر احدی نتوانست
انکار اتفاق سلطان را با دولت روس نماید و چنین بنظر میاید که عاقبت
دولت المان اطریش را راضی نماید و شاهزاده که روس او را منتخب کرده
بامارت بلغارستان نایل کرده یا آنکه خود روس آنجا را در تحت تصرف
آرد اگر دولت روس بلغارستان را متصرف شود با اقتدار و استیلائی
که در آنجا بهم رساند بر رومیلی نیز مستولی خواهد شد و نتیجه این کار بکلی برخلاف مقاصد
و خیالات دولت انگلیس خواهد بود و روس در کنگره برلن اگر جلو خیالات
خود را گرفت حالا باز بمحل اولی عود خواهد کرد و عهدنامه برلن بواسطه اعمال
و اقوال دول فرنگ بخودی خود اصلاح خواهد شد جنگ کردن اطریش با
روس امری حتمی است چه بعد از آنکه روس بلغارستان را گرفت تمکین نمیکند

که دست از دوستی انگلیس بردارد و اما این دولت با عثمانی قطع رابطه نموده حالا
تکلیف عثمانی اینست که ملاحظه نفع و ضرر خود را بنماید و خود در اینکار مختار است
از اینها گذشته تکلیف دولت انگلیس اینست که بجنگ باید برود یا هر چه باشد
نگذارد دولت روس قدم در بلغارستان گذارد اگر اینکار را نکرد و سکوت
اختیار نمود و روس بر بلغارستان و رومیلی مستولی شد و در باغ سبزی بسلطان
نموده او را با خود همراه ساخت آنوقت انگلیس در روابط شرقی خود دچار مهلکه
خطرناکی میگردد .

امپراطور الکساندر دوم با عثمانی جنگ میکرد و فتح مینمود ولی از حسن تدبیر دولت
انگلیس بدرستی بمقاصد خود نایل نمیگردید اینک الکساندر سیم میخواهد آن مقاصد
و خیالات را تکمیل نماید نتیجه اتحاد دول انگلیس و فرانسه و عثمانی این بود که دولت
عثمانی از شر دشمن محفوظ میماند و ضرری هم بحقوق انگلیس وارد نمیآمد بعد از آنکه
آن اتحاد بهم خورد و روس و المان و اطریش متحد شدند دولت روس
عثمانی را مضمحل نمود و این اضمحلال سبب شد که عثمانی با روس متفق گردد و هرگاه
روس بحمایت المان در کار پیشرفت خود ساعی میباشد دولت انگلیس اگر
ملاحظه پیشقدمی روس در آسیای مرکزی میکرد و بعضی تصورات دیگر او را مانع نمیشد

که رومیلی و صربی بحال خود بماند و بمنزله خس و خاری در راه او باشد و چون
بآن نواحی دست اندازی کرد دیگر اقتداری برای دولت اطریش در ایالات
بالکان باقی نمیماند اینست که از حالا دولت اطریش مهیای جنگ شده مگر اینکه
پرنس بزمارک او را راضی و ساکت نماید و همه کس میداند که دولت مشار الیها
برای شنیدن و پذیرفتن تکالیف پرنس مشار الیه حاضر است

عثمانیها قصد کرده اند چشم از اتحاد و دوستی دولت انگلیس بی جهت بپوشند
و با دشمن دیرینه خود یعنی روس متفق شوند غافل از اینکه اعتباری بکار روسها
نیست و ظاهر است که فعلاً با همراهی سلطان و مظاهرت سایر دول
بلغارستان را متصرف خواهند شد بعد بر اسلامبول و ممالک دیگر عثمانی
حمله خواهند نمود و حال آنکه جلو حمله اول روس بقوت و تقویت انگلیس
گرفته میشد اگر عثمانی از دوستی انگلیس صرف نظر کند و دولت انگلیس خود را
کنار کشد دیگر کدام دولت بحمایت عثمانی بر خواهد خواست و او را نگاهداری
خواهد کرد و از استیلا و اقتدار روس در بلغارستان و رومیلی تشویشی
برای روابط شرقی انگلستان حاصل نخواهد شد بلکه اگر اثری در اینکار باشد
اینست که وجود و عدم عثمانی در اروپا یکسان میشود و عثمانی بر خود مُحرز کرده بود

تا آنوقت که روس بعثمانی حمله کرد و مهیای حیات عثمانیها و رهم قطع تقاضا نمود
و عثمانی را تنها گذاشت بعلاوه بعد از غلبه روس بر عثمانی در کنگره برلن کاری
نکرد که نواحی تابعه عثمانی بحالت خود باقی ماند این شد که روابط او با عثمانی
روبسستی گذاشت و نفوذ او در آن ممالک تنزل نمود و حال آنکه اگر با روس
جنگیده بود روابط و نفوذ او در عثمانی استحکام و ازدیاد بهم میرسانید
دولت انگلیس مقاصدی داشت و برای حصول آن کوشش مینمود و بواسطه
عهدنامه برلن آن مقاصد حاصل شد ولی باختیار آن مقاصد بدست همان
سلطان مغلوبی بود که امروز روس او را با خود متفق ساخته و بنا قصد از این
اتفاق دارد در آلمان و فرانسه از نقض عهد روس مطلقاً شکایتی نمینمایند بلکه
بتقویت بلینکاد میپردازند و دولت انگلیس شاکی و ذیحق است اما فایده
بر آن مترتب نیست چه تمام دول فرنگ طرفدار روس میباشند و اگر این
طرفداری را از انگلیس میکردند البته روس نقض عهد نمینمود و در بلغارستان
کاری نمیتوانست بکند مختصر حالا که جز انگلیس کسی با روس حرفی ندارد و لابد
نتیجه پیشقدمی روس خواهد بود

باب دوم در روابط روس و انگلیس با ایران

در وصایای پطر کبیر ذکری از ممالک عثمانی و هندوستان و ایران شده
و ما در باب اول بیان نمودیم که مقصود روس از حمله بعثمانی چیست و گفتیم که
مقصد روس اینست که ممالک عثمانی را متصرف شود و رخنه و راهی در طرق
بحریه انگلیس پیدا کند و آخر الامر خود را بسرحد هندوستان رسانیده بر این
مملکت استیلا نماید اگرچه با این قوه بحری که خداوند بانگلیس عنایت کرده
ممکن نیست روس بتواند با او از این راه برابری و غالب شود اما از حرکات
دولت روس در بر و بحر معلوم است که خیلی طالب هندوستان است
و هوای مملکت ستانی دارد و مختصر دولت روس بهمان تردستی و بی اعتدالی
که با عثمانی رفتار میکند بهمان نهج هم با دولت ایران سلوک مینماید
و میخواهد این ممالک را نیز بلع کند و بواسطه قوه ایران در هندوستان
نفوذی پیدا کند یکوقت دوره وصایای پطر کبیر بود و مقتضای آن
عمل میشد یک زمانی هم ناپلیون امپراطور فرانسه با یکی از امپراطورهای
روس قرارداد که از راه ایران متفقاً حمله بر هندوستان کنند عصری هم
در رسید که شروع به پیشقدمی در آسیای مرکزی شد و بتحریک روس
دولت ایران خواست هرات را که کلید هندوستان است فتح کند

دولت انگلیس که از ابتدا ملتفت خیالات دولت روس بود پیوسته جلو استیلا
و اقتدار روس را در ممالک عثمانی و ایران و آسیای مرکزی میگرفت
و میدانست اگر روس در آن ممالک پر و بالی باز نماید هندوستان را لابد
در تحت تصرف خود در خواهد آورد و از آنوقت که طرح این خیال ریخته شد
طرفین یعنی روس و انگلیس حرکات و رفتار یکدیگر را بنظر مخالفانه میدیدند
و باقتضای وقت پلتیک خود را تغییر و تبدیل میدادند روابط روس
با ایران از زمان پطر کبیر شروع شد افاغنه بواسطهٔ اغتشاش دولت
شاه سلطانحسین ایران را گرفتند و خطبه و سکه در این مملکت بنام محمود
و اشرف سرداران افغان شد پطر کبیر سفیری نزد محمود غلجائی فرستاده
و او را پادشاه ایران خواند و ضمناً اظهار داشت خساراتیکه از ایران
بروسها رسیده پطر کبیر میخواهد سر جان مالکم مینویسد چون ممالک ایران
دوچار آشوب و انقلاب شد امپراطور روس موقع را مناسب دیده
خواست سواحل مغربی دریای خزر را تصرف کند و مال التجارهٔ مملکت خود را
در اقطاع مزبوره ترقی دهد چنانکه اول وهله سی هزار نفر قشون ترتیب داد
و اتفاقاً قالموق و قزاق حاجی ترخان هم با این قشون همراه بودند چون

پیش از این طایفه لگزی صدمهٔ سختی بر رعایای روس وارد آورده بودند
و خان خوارزم نیز یکدسته کاروان روسی را که از چین مراجعت میکردند
غارت کرده بود امپراطور روس فقرات مزبوره را بهانه کرده خسارت
لگزیها و خان خوارزم را از محمود حکمران ایران مطالبه نمود محمود گفت من
هنوز بر لگزیها تسلطی حاصل نکرده ام اگر مسلط شدم البته مؤاخذه خواهم کرد
امپراطور روس که این جواب شنید سرداری قشون را خود بر عهده
گرفته در بیست و نهم ماه ژوئیه سنه هزار و هفتصد و بیست و دو بواسطهٔ
سفاین از رود ولگا عبور کرده وارد نواحی داغستان شد و اعلان
نمود که قصد من توسیع مملکت نیست بلکه محض تجارت باینجا آمده ام
بعد از آن بطرف دربند رانده آنجا را متصرف شد و حاکم شهر دربند را
بحال خود باقی گذاشته دو هزار نفر لشکری برای محافظت قلعه در آنجا
متوقف ساخت امپراطور بعد از این فتح بحاجی ترخان معاودت
کرده اراده نمود که در سال آینده در ابتدای موسم تمام مقاصد خود را
حاصل و کار را کامل نماید شاه طهماسب پسر شاه سلطانحسین خود را پادشاه
خوانده و سعی میکرد که مالک تخت و تاج آبا و اجداد خود شود در حین

بعض خبر شد که روسها نواحی گیلان و بادکوبه را متصرف شده اند عهدنامه
با امپراطور روس ترتیب داد که حاصل فصول آن از قرار ذیل بود
هر وقت عساکر روس افاغنه را از ایران بیرون کردند و شاه طهماسب را
در سلطنت این ممالک مسلط نمودند این پادشاه دربند و داغستان و شیروان
و گیلان و مازندران و استراباد را بدولت روس واگذار نماید و همیشه از بابت
سیورسات قشون روس را کمک دهد و باب تجارت روس در ایران
مفتوح باشد .

از آنجا که در آن اوان عثمانیها متصل بایران حمله مینمودند اثری برین عهد مترتب
نشد و امپراطور روس اعتنائی بآن ننمود چه با عثمانیها قراری در تقسیم بعض
ممالک ایران داده بود و بموجب آن قرارداد تمام سواحل بحر خزر که
محل اقامت تراکمه بود بملک روس میشد و تقریباً از حدود اردبیل گرفته
تا یکفرسنگی تبریز و از آنجا گذشته بهمدان و بعد بناحیهٔ کرمانشاه بعثمانی
میرسید و مقرر داشته بودند که اگر شاه طهماسب باین امر راضی شد و بباقی
ممالک ایران قناعت کرد فهو المطلوب والا او را بحالت معطله گذاشته
باقی نواحی ایران هم متصرف شوند و هر یک از طرفین صلاح بدانند بر آن باقی

حکمرانی دهند و مطلقاً اتفاقی بنامه و پیغام محمود ننمایند چه افغان بهیچوجه صلاحیت
سلطنت ایران را ندارد .

عثمانیها دنبال این قرارداد و تقسیم بر شدند و افغان نیز باتفاق روس و عثمانی
از مملکت ایران بیرون نشد و عثمانیها بتمامی آن بلاد و ممالکی را که با روس
قرار داده بودند متصرف شوند تصرف کردند بعد از فوت پطر کبیر جانشین او
خواست آن مقاصدی را که پطر کبیر در باب ایران داشت حاصل کند ولی از آنوقت
فتوحات روس در سواحل بحر خزر نسبت بفتوحات عثمانی خیلی کمتر بود و بلکه بسیار
جاها که در قسمت و قرارداد سهم روس قرار داده شده بود عثمانی ضبط نمود
در اینحال ملتفت شدند که کار از روی قاعده نشده و از دولت روس
خواهش کردند که در اخراج افغان از ایران با ایشان همراهی نماید ولی
باز علی پاشای صدر اعظم عثمانی پشیمان شد و شایستهٔ شأن اسلام ندید
که از یکی از دول عیسوی مذهب خواهش و تمنا و استمداد کرده باشد مختصر
روس و عثمانی را در باب ایران اتفاق حاصل نشد و هر یک علیحده برای
خود خیالی میکردند سطور مسطوره در فوق نقل از جلد چهارم تاریخ مالکم است حین
نگارش این رساله جلد پنجم آن نزد ما موجود نبود اما یکی از دانشمندان ایران

در سال هزار و هشتصد و هشتاد و پنج میلادی کتابی در باب روابط روس و
انگلیس با ایران نوشته و اغلب مسطورات سرجان مالکم را که راجع باین مطلب است
در رسالهٔ خود درج و نقل نموده چون آن کتاب معتبر است بعضی از مطالب
آنرا حسب المناسبه در اینجا ذکر مینمائیم .

در سنهٔ هزار و هفتصد و هشتاد و یک چهار فروند کشتی جنگی روس از حاجی ترخان
حرکت کرده بحدود استراباد رسید رئیس سفاین از مرحوم آقا محمد شاه خواهش
کرد که عمارتی در ساحل برای خود بنا نماید مقصود او این بود که قلعه در آنجا بسازد
و هجده عراده توپ در آن بگذارد مرحوم آقا محمد شاه آن استدعا را پذیرفت
روسها قلعهٔ محکمی در آن محل ساختند و توپها در بروج قلعه قرار دادند همینکه بر
شهریار ایران معلوم شد روسها عوض عمارت و منزلگاه قلعه ساخته‌اند و
توپ در آن گذاشته صاحب‌منصب روسی را با همراهان او بعنوان مهمانی طلبیده
همه را گرفت و حبس کرد و تهدید نمود که اگر قلعهٔ خود را خراب نکنید شما را بقتل
میرسانم صاحب‌منصب فوراً حکم کرد قلعه را منهدم کنند و توپها را بکشتی ببرند
چند روزی از این واقعه نگذشته بود که هرکولس والی گرجستان که از زمان شاه
اسمعیل صفوی آباء و اجداد او خراج گذار ایران بودند تبعیت روس را قبول نمود

و گفت من بجهت تعدی و ظلم مسلمانان نسبت بما که عیسوی هستیم اینکار
کردم مرحوم آقا محمد شاه که این خبر شنید زایدالوصف متألم و متأثر گردید
چه مثل گرجستان مملکت حاصلخیزی از تحت تملک او خارج میگردید لهذا
در سنهٔ هزار و هفتصد و نود و پنج میلادی قصد تأدیب هرکولس نمود و در ماه
آوریل همانسال با لشکری جرار از طهران حرکت کرده متوجه گرجستان
گردید و تفلیس را فتح کرده حکم قتل عام داد عساکر آن شهریار علمای نصاری را
بکشتند و پانزده هزار نفر از نسوان و اطفال آنجا اسیر کرده بفروختند دولت
روس که این شنید برآشفت و در حقیقت دلسوزی هم‌مذهبان برای او
بهانه شده در وقتیکه موکب آقا محمد شاه در خراسان بود ملکه کاترین حکم داد قشون
روس ۲ در آمد مرحوم آقا محمد شاه از خراسان عزیمت گرجستان نمود و قلعهٔ
شوشی را فتح کرد ولی دو نفر از ملازمان آن شهریار او را شهید کردند و بعضی را
عقیده این شد که این واقعه بتحریک جانشین آن پادشاه وقوع یافت .
در ماه نوامبر سال هزار و هفتصد و نود و شش ملکه کاترین که در روس سلطنت
میکرد در گذشت و امپراطور پل جانشین او گردید مشارالیه در سنهٔ هزار و هشتصد
دو و هزار و هشتصد و شش منگرلی و ولایت ایمرت و گنجه و قراباغ و شیروان

۲ بطرف گرجستان حرکت کنند و در سال هزار و هفتصد و نود و شش دوباره گرجستان بتصرف روس ع

و تمام گرجستان را متصرف شد و یکی از ژنرالهای روس بحکومت آن نواحی
منصوب گردید .

در ایران چون سلطنت بخاقان مغفور فتحعلی شاه رسید ولیعهد خود عباس میرزا را
مأمور بجنگ روس نمود ولی آن شاهزاده در ایروان شکست خورد و ژنرال
چرنایف حاکم گرجستان نیز در اوانیکه مشغول محاصره بادکوبه بود مقتول شد
در سنه هزار و هشتصد و پنج سفاین جنگی روس در حوالی لنکران لنگر انداخت
و مظفر خان طالشی را معاونت کرده در آنوقت روسها داخل انزلی شدند
و متوجه رشت گردیدند لکن اهل گیلان آنها را شکست دادند و در سال هزار و
هشتصد و هشت ژنرال گودویچ ایروانرا محاصره نمود اما نتوانست آنجا را فتح کند
و مجبور بمراجعت گشت در ماه مه سال هزار و هشتصد و نه بشاهزاده محمد علی میرزا
حکم شد قشون خود را حرکت دهد همچنین شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا — از بغداد[2] ح
در کار بود عساکر ایران به پشت دیوار تفلیس رسید ولی در گنجه شکست خورد
و در سال بعد هم کوشش لشکر ایران بیفایده بود و نتیجه از آن حاصل نشد
و در سال هزار و هشتصد و دوازده چند نفر صاحب منصب انگلیسی برای مشق دادن و
منظم کردن قشون ایران در این مملکت مستخدم گردیدند و مقصود از اینکار این بود

که نفوذ دولت روس در ایران زیاد نشود و آن صاحب منصبان مزبور یکی سرجاج
اوسلی نام داشت که واسطه مابین نایب السلطنه عباس میرزا و وکیل روس بود
اما کاری از دست او بر نیامد و آخر الامر بطهران مراجعت کرد و بسیار صاحب
منصبهای انگلیسی اظهار داشت که دیگر نوکری دولت ایران را ننمایند لکن دو
نفر از آنها تمکین حرف سرجایج اوسلی را ننمودند و او هم دیگر اصراری ننمود
بعد از آن عساکر ایران بطرف رود ارس حرکت کردند و در سی و یکم ماه
اکتبر سنه هزار و هشتصد و دوازده قشون روس لشکر ایران را شکست داد و
اردوی آنها را غارت نمود و این شکست از جهت آن بود که مرحوم نایب
السلطنه گوش بحرف صاحب منصب انگلیس نداد و ند بعث عراده توپ روسها
از لیوتنان لیدسی گرفته شد ولی او جنگیده دو عراده آنرا پس گرفت ما را بستن
و در اردبیل فوت کرد بعد از آن عساکر ایران فتح کردند و روسها از لنکران
بیرون کردند آخر الامر در بیست و چهارم ماه اکتبر سال هزار و هشتصد و سیزده
بتوسط سر گور اوسلی[2] و منگرلی و ایمرت و گنجه و قراباغ و شکی و شیروان
و طالش بتصرف روس در آمده و ایران از کشتیرانی در بحر خزر ممنوع شد
سرحدات شمالی ایران غیر معلوم بود در ماه او از سال هزار و هشتصد و بیست و

[2] در موضع گلستان مابین دولتین ایران و روس عهد صلح منعقد گردید در این معاهده گرجستان ح

شش یکی از شاهزادگان روس بسفارت بطهران آمده و درباب تحدید حدود
مذاکره نمود مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا از وضع رفتار و گفتار مشارالیه
آثار مخالفت استنباط نمود لهذا بار مبادرت بجنگ کرد و این در سال هزار و
هشتصد و بیست و شش میلادی بود درین جنگ فایده عاید ایران
نشد و روس که کار خود را از پیش برده عهدنامهٔ گلستان را بعهدنامهٔ ترکمان
چای مبدل ساخت و زیاده از سابق منتفع شده بنیان نفوذ او در ایران
مستحکم گردید عهدنامهٔ مزبوره در بیست و یکم ماه فوریه سنه هزار و هشتصد و
بیست و هشت میلادی منعقد و نگاشته شد پانزده کرور تومان مخارج
جنگ روس شد و بدترین نتیجهٔ این معاهدات آنکه مقرر شد ایران سفاین
جنگی در بحر خزر نداشته باشد بلکه آمد و شد کشتی تجارتی این مملکت نیز درین
دریا موقوف شد یکی از مورخین انگلیس گوید بعضی از پولهائیکه دولت ایران
از بابت خسارت جنگ بتوسط سفیر انگلیس بروس داد از سکه‌های هندوستان
و از آنهائی بود که نادرشاه ازین مملکت بایران برده بود بالجمله بعد از آن
واقعهٔ کشتن سفیر روس در ایران اتفاق افتاد و شرح آن اینکه سفیر روس
تازه وارد طهران شده بود که بمطالبه دو نفر زن از رعایای متصرفات

جدیدهٔ روس برو جهت تحقیق کند اینها با آنها بچه نحو سلوک کرده اند
دو نفر زن از اهالی ایروان نزد سفیر فرستاده شد ولی از طرف ملاهای
ایران آنها را طلب کردند سفیر از پس فرستادن آنها ابا نمود ملاها مردم را
بموعظه تحریک بشورش نمودند عوام الناس سفارتخانهٔ روس را محاصره
کرده سفیر را بقتل رسانیدند و بدن او را برهنه بکوچه انداختند این واقعه
اسباب اندیشهٔ خاقان مغفور فتحعلی شاه و مرحوم شاهزاده عباس میرزا
گردید ولی آن اوقات امپراطور نیکلا با عثمانی مشغول بجنگ بود سفارتی
از جانب دولت ایران بروس رفت و رفع آن غائله را نمود و اثری
بر آن حادثه مترتب نشد مورخ انگلیسی مینویسد چون شاهزاده نایب السلطنه
از حمایت و همراهی انگلیسها دور افتاد و با روسها بنای مخالصت و اتحاد را نهاد
بعد از آن مورخ مشارالیه میگوید مادهٔ پنجم عهدنامهٔ گلستان این بود که امپراطور
روس در مقابل آنچه از ایران انتزاع کرده متعهد میشود هر شاهزاده را دولت
ایران بولایت عهد انتخاب کند او را بتخت و تاج سلطنت نایل سازد
بعبارهٔ اخری ضامن اجرای این عمل باشد و در عهدنامهٔ ترکمان چای این
اختصاص را بوجهی بشاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا راجع نموده بودند و در

عهدنامه قید شده بود که مودت و اتحاد دولتین روس و ایران مستدام
خواهد بود اما تصرف مرو و سرخس و خلل در شروط و قرارداد آن عهدنامه
نمود فی الحقیقه روسها با ایران نقض عهد کردند از آنوقت که روسها
با ایران رابطه بهم رسانیدند ابتدا خود پطر کبیر مفتح باب نقض عهد نموده چنانکه
پیش اشاره نمودیم با اینکه با شاه طهماسب قرارداده بود افاغنه را از ایران
بیرون کند اقدامی باینکار نکرد و با عثمانیها متفق شد که ممالک ایران را تقسیم
کنند اگرچه پطر کبیر از این نقض عهد سودی حاصل ننمود ولکن وضع بدرستی معلوم شد
و بدقولی روسها را هم مردم ایران دانستند هم افاغنه ولکن اهمیت که
پطر کبیر اگر این بدقولی را نمیکرد و افاغنه را چنانکه بشاه طهماسب وعده داده
بود از ایران میدوانید باز هم تا آخر کار سلوک خوشی با شاه طهماسب مینمود
و همانطورها که نادرشاه با آن پادشاه کرد پطر کبیر نیز میکرد و ملکه کترین اگرچه
نسبت بوالی گرجستان و رعایای او که عیسوی مذهب بودند اظهار مهربانی
و غمخواری و حمایت کرده مملکت آنها را از تحت اقتدار مسلمانان خارج ساخت
ولی چون خود بر آن مملکت مسلط شد آنجا را تصاحب نمود نه اینکه آنها را از
زیر باری بیرون آورده آزاد ساخت راست است که قشون ایران عیسویهای

گرجستان را بقتل رسانیده بودند و بنابراین باید این مملکت را از دست آنها برده و
اما روسها هم چندان بخود داری آنسرزمین ملاطفت نکرده بلکه ایشان را در
محکومیت ابدی جای داده و گرجستان را طوری متصرف شدند که دیگر اهالی
آن ولایت روی اختیار و آزادی ندیدند پس از آنکه روسها با هم مذهبان
خود این قسم رفتار نمایند مسلمانان چه توقع از آنها باید داشته باشند
و چه اطمینانی بدوستی و حمایت و قول و قرارداد آنها بهم رسانند تا شاهزاده
عباس میرزا نایب السلطنه مخالف خیالات روس بود آن دولت سبک
جداگانه داشت چنانکه در عهدنامه گلستان تأیید عموم شاهزادگان
ایران را که بولیعهدی نایل میکردند بر عهده گرفت اما چون آن مخالفت
بموالفت مبدل شد در عهدنامه ترکمان چای آن تأیید را دولت روس
مخصوص شخص آن شاهزاده گردانید.

اما روابط دولت انگلیس با ایران باید دانست که از سال هزار و پانصد و
شصت و یک میلادی شروع نموده است یعنی از آنوقت که ملکه
الیزابت با شاه طهماسب اول مکاتبه نموده و بنای نامه و پیغام را گذاشت
بعد از آن در سنه هزار و هشتصد و شصت عهدی فیمابین حکومت هندوستان

و کریمخان زند منعقد گردید اما تکمیل روابط دولتین مشارالیهما از آنوقت
شد که سرجان مالکم بسفارت بایران رفت در سال هزار و هفتصد و نود و نه
لرد ولسلی فرمانفرمای هندوستان خواست سفارتی از جانب دولت
انگلیس بایران رود و دو سه مطلب عجالةً بدولت ایران القا کند
یکی آنکه دولت ایران مملکت هندوستان را از تاخت و تاز افاغنه
محفوظ بدارد دیگر آنکه دولت فرانسه در ایران نفوذ و اقتداری بهم نرساند
سیم آنکه تجارت انگلیس در ایران شایع و رواجی داشته باشد برای مقاصد
مزبوره بود که سرجان مالکم از جانب حکومت هندوستان با تحف و
هدایای گرانبها از جانب حکومت هندوستان به بندر بوشهر و از آنجا بدربار
پادشاه ایران رفت پادشاه ایران در آنوقت خاقان مغفور فتحعلیشاه
بود و در وقت پذیرفتن سفیر حکومت هندوستان بر و پیکر خود را
بمعادل بیست کرور تومان جواهر مزین نموده بود هدایای دولت انگلیس در
دربار دولت ایران مقبول افتاد و خاقان مغفور مقرر فرمودند حاجی ابراهیم
خان با سفیر دولت انگلیس عهدی منعقد نماید در این اثنا امیر افغانستان
زمانشاه وفات کرد و آن خوفی که انگلیسها از حمله افاغنه داشتند یکباره

رفع شد اما قبل از مردن زمانشاه آن عهدنامه ترتیب یافته و مقاصد
مزبوره در آن نگاشته شده بود خلاصه چون دولت انگلیس هم از حمله فرانسه
بهندوستان و هم از حمله افاغنه بر آن مملکت اندیشه داشت شرایط عهدنامه
منعقده با ایران از اینقرار بود .

اولاً اگر امیر افغانستان بخواهد بر هندوستان حمله کند پادشاه ایران
لشکر بآن مملکت کشیده آنجا را زیر و زبر نماید ثانیاً اگر عهد و قراردادی
فیمابین ایران و افغانستان مقرر شد یکی از شروط آن این باشد که افاغنه
هرگز کاری با متصرفات دولت انگلیس نداشته باشند ثالثاً اگر از امرای
افغانستان یا سلاطین فرانسه کسی با دولت ایران بخواهد جنگ کند دولت
انگلیس حتماً و لزوماً لوازم و مهمات حربیه فراهم نموده در یکی از بنادر ایران
آنها تسلیم کارگذاران این دولت نماید رابعاً هر وقت فرانسه ها قصد کنند
که قشون خود را در یکی از جزایر یا سواحل ایران اقامت دهند دولت انگلیس
لشکری بایران فرستاده باتفاق عساکر ایرانی قشون فرانسه را از آن محل بیرون
کنند همچنین اگر یکی از اشراف و بزرگان فرانسه بخواهند در یکی از بنادر و جزایر
ایران مسکن گیرند نگذارند .

این عهدنامه در سنه هزار و هشتصد و یک منعقد گردید و این قبل از جنگ معروف
و مشهور ناپلیون بود با امپراطور روس که بعد از آن جنگ صلح کرده و اتفاق
کردند که با هم حمله بهندوستان نمایند و مقصود عمده از معاهده دولتین انگلیس و
ایران میتوان گفت جلوگیری فرانسه بود از حمله بهندوستان و محروس داشتن
این مملکت ازین قبیل حوادث ولی عهود دیگر که بعد مابین دولتین مشار الیهما منعقد
شد هم بملاحظه نفوذ فرانسه بود هم روس تا ناپلیون اول در کار و مقتدر بود انگلیس
آنی از حرکات فرانسه و روس غفلت نمینمود و پیوسته سعی داشت که نگذارد
فرانسه با ایران رابطه دوستی بهم رساند و نتواند باتفاق روس بهندوستان
حمله نماید .

اما نفوذ دولت فرانسه در ایران در سال هزار و هشتصد و هشت بقدری زیاد
شده بود که وقتی لرد مانتو فرمانفرمای هندوستان دوباره سرجان مالکم را
مأمور ایران کرد از جانب دربار دولت ایران ورود او باین مملکت منع کردند
این فقره بعد از آن بود که سر هرد فرد را دولت انگلیس از انگلستان بسفارت
بایران فرستاد و سرجان ملکم بواسطه نفوذ فرانسه نتوانست قدم بخاک ایران
گذارد لکن سر هرد فرد بدون هیچ واهمه با کمال قوت قلب وارد طهران

شد سفیر فرانسه که رسوخی در دربار ایران بهم رسانیده بود و بعد از صلح ناپلیون با
دولت روس بدولت ایران وعدهٔ سد باب مخالفت روس را میداد
لهذا از طهران بپاریس مراجعت کرد و میان سر هرفرد و میرزا شفیع صدر اعظم
در باب یکی از شرایط عهدنامه که ترتیب داده بودند مشاجره درگرفت و
میرزا شفیع بسفیر مشار الیه گفت تو اینجا آمده که مرا فریب دهی سفیر متغیر شده
در جواب گفت ای پیر خرف تو چه جرأت داری که ازین قبیل سخنان بمن
میگوئی و حال آنکه من درینجا نایب مناب و وکیل پادشاه انگلستان
میباشم اگر ملاحظه شخص پادشاه ایران نبود هر آینه سر ترا چنان بدیوار
میزدم که مغزت از دماغت بیرون بیاید آنگاه میرزا شفیع را پس زده
چراغ را خاموش کرده بمنزل خود مراجعت نمود باندک فاصله میرزا شفیع
بعضی از نوکرهای خود را بمنزل سر هرفرد فرستاد و مسوده عهدنامه را مطالبه
نمودند و بنای داد و فریاد را گذاشتند سر هرفرد از جای خود برخاسته
گفت اگر درینجا بمانید و هیاهو کنید شما را خواهم زد فرستاده های میرزا شفیع
بازگشته در بین راه بهم میگفتند این فرنگی دیوانه شده یا مست است مختصر
آن عهدنامه امضا شد ولی فرمانفرمای هندوستان آنرا قبول نکرد چه مقصود

ادّاین بود که از هندوستان سفیر بایران فرستاده شود نه از انگلستان این
بود که دوباره سرجان ملکم را چنانکه گفتیم بایران فرستادند و کاری از او
ساخته نشد بعد از آن در سنهٔ هزار و هشتصد و چهارده میلادی مستر الیس
و مستر مری از انگلستان مأمور سفارت ایران شدند و مقرر شد عهدی
با پادشاه ایران منعقد سازند دولت انگلیس ساعی بود که نفوذ او در ایران
بطور استدامت باشد و از آنطرف در اروپا در سال هزار و هشتصد و پانزده
در موضع واترلو ناپلیون اول را شکست داده و حبس کرده بود و گویا همان
طور که بعد از وفات امیر افغانستان زمانشاه دولت انگلیس از حملهٔ افاغنه
بهندوستان مطمئن شده بود از محبوس شدن ناپلیون هم خوف اتفاق
فرانسه و روس و حملهٔ آنها بهندوستان نیز برطرف شده عهدنامهٔ که مستر
الیس و مستر مری بتوسط میرزا شفیع صدراعظم و میرزا عبدالوهاب بستند در آن
اختصاصی برای منع نفوذ فرانسه در ایران قرار ندادند بلکه منع نفوذ عموم دول را
مذکور داشتند خواهش و توقع دولت ایران این بود که دولت فرانسه مانع
تعدی و حملهٔ روس بر ایران شود و وقتی که ناپلیون با روس جنگ میکرد
دولت ایرانرا بمخالفت روس برانگیخته بود اما بعد از صلح ناپلیون با دولت

روس دولت فرانسه چگونه میتوانست خواهش و توقع دولت ایرانرا بعمل
آورد این بود که مابین دولتین فرانسه و ایران کدورت حاصل شده و مغایرت
فرانسه و ایران میشرفت بهم رسانید و اینکه در عهدنامهٔ سابق الذکر اختصاصی منع
نفوذ فرانسه ندادند از آن بود که از نفوذ جز اسمی باقی نمانده و رسمی نداشت
و دولت انگلیس وسایلی در اروپا بهم رسانیده بود که بطور یقین میدانست
نام و شوکت ناپلیون بیش از چند یوم دوام نخواهد نمود یا مقتول خواهد شد
یا محبوس چون ناپلیون را حبس کردند دیگر دولت انگلیس چه حاجت داشت
که در عهدنامهٔ منعقده با ایران نفوذ فرانسه را قید کند در صورتیکه دیگر مطلقا
اندیشهٔ از آن دولت نداشت یعنی دولت فرانسه همانقدر طرف ملاحظه
بود که در عهدنامهٔ مزبوره مذکور شده و از همین عهد مقاصد دولت
انگلیس بعمل میآمد و برای دولت ایران هم بی فایده نبود عهدنامهٔ مجملی ایران
برای عموم دشمنان انگلیس بود اما بعد از آنکه روس با ایران جنگید فقط
موضوع آن عهدنامه دولت روس شد شرایط مذکوره در عهدنامهٔ طهران
از ینقرار بود
اولا اگر جنگ فیمابین دولت ایران و دولت دیگر در بگیرد دولت

ایران ابتدا اقدام بجنگ نکرده باشد قشون دولت انگلیس لشکریان
ایران را مدد نمایند یا اینکه سالی دویست هزار تومان برای مصارف
و مخارج لشکر دولت انگلیس بدولت ایران بدهد .

ثانیاً اگر یکی از دول فرنگ با ایران اقدام بجنگ نماید اگرچه مابین
آندولت و انگلیس صلح و دوستی باشد باز یا بقشون یا بمبلغ مزبور دولت
انگلیس کمک بدولت ایران نماید .

ثالثاً اگر افاغنه بهندوستان حمله کنند دولت ایران لشکر بافغانستان
بکشد و افاغنه را فارغ البال نگذارد .

رابعاً اگر طاغیان و مقصرین ایران بخاک انگلیس پناه برند آنها را از ممالک
خود اخراج کنند و اگر ایشان تمرد کرده و خارج نشوند گماشتگان دولت
انگلیس آنها را گرفته بایران بفرستند در شرط اول قید شده بود که ادای
مبلغ مزبور فقط در اوان جنگ است با شرط مذکور دایمی نخواهد بود و شرط
نهم این عهدنامه نیز این بود که اگر جنگ فیمابین ایران و افغان در
گرفت تا جانبین از دولت انگلیس مداخله نخواهند مداخله نکنند و توسط
ننمایند این شرایط برای پیشرفت کار انگلیس کافی بود اما روسها همینکه

در باب تحدید حدود با ایران جنگ کردند انگلیسها گفتند چون ایران
ابتدا اقدام و سبقت بجنگ کرده است معاونت لشکری باو نمی بایست نمود
و بخاقان مغفور فتحعلیشاه گفتند از دو شرط اول و دویم عهدنامه صرف نظر باید کرد و دولت
انگلیس سالی دویست هزار تومان بدولت ایران میدهد که او از بابت خسارت جنگ
بدولت روس بدهد دولت روس بعد از جنگ با ایران و غلبه کردن بر عساکر
این مملکت دولت مشار الیها را الزام نمود که پانزده کرور خسارت جنگ بدهد
دولت انگلیس یکی از دو تعهد شرط اول را که دادن سالی دویست هزار تومان
باشد تا دوازده سال بجای آورد و بعنوان اینکه دولت ایران اسباب ظهور
و وقوع این جنگ شده امداد لشکری باو ننمود ولی از مطالب مسطوره چنین
بنظر می آید که انگلیس دست از معاونت ایران کشیده و او را بحال خود گذاشت
تا دشمن بر او ظفر یابد و غلبه کند اگر سبقت و اقدام دولت ایران سبب
شد که دولت انگلیس امداد قشونی بدولت ایران ننماید پس میبایست سالی دویست
هزار تومان را هم ندهد چه آن سبقت و مبادرت این حق را هم باطل میکرد
و وقتی میبایست این وجه بدولت ایران برسد که خود اسباب اشتعال نایره
جدال نگردد ممکن است دولت انگلیس این وجه را محض بقای دوستی بایران داده باشد

اما در وقت جنگ فقط دادن پول چندان مفید نیست و امداد قشونی لازم است
و بر دولت انگلیس بود که در چنین حالی ایران را تنها و بی مدد نگذارد و اگر بقشون
کمک میکرد و پول نمیداد بهتر بود با امداد نکردن دولت انگلیس بایران بقشون
و کمک خود را منحصر کردن بدادن پول معلوم مینماید که دولت انگلیس در صدد
استرضای خاطر دولت روس بوده و صرف نظر کردن از شرط اول و دویم
عهدنامه این مطلب را بثبوت میرساند و مؤید این خیال است که دولت
روس بعد از آنکه دولت ایران را الزام بدادن پانزده کرور خسارت جنگ
کرد از قیدها که علاوه بر ادای مبلغ مزبور این بود که باید دولت ایران
نظر بشرط اول و دویم عهدنامه طهران نداشته باشد و آنرا لغو انگارد .

دولت انگلیس باین خیال که در آینده از بعضی مخاطرات محفوظ ماند با دولت
ایران خوب نکرد و نقض عهد نمود و یکی از دوستان حقیقی خود را از دست داد
و همین فقره اسباب نقض و کسر نفوذ دولت انگلیس در ایران گردید و چنین
مینماید که در آن اوان دولت روس از دولت انگلیس گله کرده باشد
که چگونه دولت مشار الیها از یکطرف اظهار مودت و اتحاد با دولت روس
مینماید و از طرف دیگر برخلاف میل دولت روس با دولت ایران عهد و پیمان

منعقد میسازد و دولت انگلیس راه حزم و احتیاط را پیش گرفته و مآل اندیشی نموده
بشرایطی که برخلاف میل و مرام روس بود خود را مقید نساخت و دانشمندان
انگلستان در باب این نقض عهد دولت انگلیس تحقیقات کرده اند از جمله مستر
کنینگ میگوید علت نقض انگلیس اقدام و سبقت ایران بجنگ روس بود
اما مستر جستین شیل در جواب گفته است غرور و حرص دولت روس که میخواست
نفوذ او در ایران غلبه داشته باشد و یک قسمت از مملکت ایران را تصرف
کرده خیال داشت باز هم بنواحی دیگر دست اندازی کند سبب جنگ ایران
و روس شد سر جان ملکم مینویسد این وضع حرکت انگلیس محض حزم و دور اندیشی
نبود بلکه آنرا باید حمل بر بی انصافی و بی قاعدگی کرد و از همان روز که این سیاست را
پیش نهاد نمودند شان و نفوذ و اقتدار او در ایران رو بتنزل نهاد و نفوذ
و اقتدار روس ترقی نمود و رفته رفته زیاد شد و از نتایج اقتدار او اینکه
شهریار مبرور محمد شاه پادشاه ایران را تحریک و ترغیب بلشکرکشی هرات کرد
و در ماه فوریه سال هزار و هشتصد و سی و هفت میلادی مخصوص همین کار یکی از نوکرهای
وانوی خود را بطهران فرستاد که پادشاه ایران را بر آن بدارد که لشکر بهرات
فرستد شاهزاده کامران پسر سلطان محمود صدوزائی حاکم هرات در خراسان

وسیستان صدمهٔ زیادی با هالی ایران زده بود و با مرحوم نایب السلطنه
عبّاس میرزا نیز خلاف و نقض عهد کرده بنا بر این دولت ایران در ینوقت
حق داشت که لشکر بر سر کامران بکشد امّا کامران بعذرخواهی پرداخت
و عذر او پذیرفته شد و از لشکرکشی درگذشتند همینکه شهریار مبرور محمدشاه بر
تخت سلطنت ایران جلوس کرد عذرهای کامران را واهی شمرده و قصد
فتح هرات نمود ولی مسلّم بود که اینکار بتحریک روس است و دولت انگلیس
همیشه صلاح و صرفهٔ دولت ایران را منظور داشته نصیحت میکرد که دولت
مشارالیها بخیال مملکت گیری نباشد و بمحاربات خارجی بی جهت خود را
ضعیف ننماید امّا دولت روس عکس این مطلب را بدولت ایران القا
مینمود و میل او این بود که دولت ایران ضعیف شود فرضاً که هرات را هم
فتح کرد با دولت انگلیس مقابل کردد و دولت روس بمقصود خود نایل گردید
و وکلای او دربار دولت ایران را فریب دادند و قشون ایران بطرف
هرات حرکت کردند شک نبود که این حرکت دولت ایران را که بتحریک
روس بود دولت انگلیس متحمل نشد و تن در نمیداد که کلید هندوستان
یعنی هرات بدست ایران باشد امّا در ظاهر هم چیزی نمیگفت زیرا که بشرط

نهم عهدنامهٔ طهران مقید بود و بدینواسطه است که مورخ انگلیسی مینویسد اگر ما
خود را بمیان می انداختیم و جلو ایران را از حملهٔ بهرات میگرفتیم برخلاف
شرط نهم عهدنامهٔ طهران حرکت کرده بودیم .

در سال هزار و هشتصد و سی و هفت که دولت ایران لشکر بهرات کشید
خود شهریار مبرور محمدشاه سردار قشون بودند آصف الدوله غوریان را گرفت
بعد از آن شهر هرات را محاصره کردند و این محاصره مدّتی طول کشید و شخص
انگلیسی تدبیر کار افاغنه را مینمود این بود که عساکر ایران نتوانستند بمقصود
خود نایل شوند و آخرالامر چون قشون انگلیس از هندوستان بخلیج فارس
آمد و جزیرهٔ خارک را بگرفت و بمرحوم محمدشاه اظهار داشتند که اگر دست
از محاصرهٔ هرات نکشند در روابط انگلیس و ایران خللی پیدا خواهد شد روز
نهم ماه سپتامبر همان سال دست از محاصره کشیدند روسها درین فقره
کاری از پیش نبردند ولی تدبیر دیگر بکار بردند یعنی یک نفر کاپیتن را که
حکومت او را بزرگ داشت بافغانستان فرستادند و او در کابل و قندهار
بدسایس پرداخت و از آنطرف یکی از جزایر ایران را گرفتند در سال هزار و
هشتصد و چهل و چهار میلادی یار محمد خان وزیر کامران کامران را بقتل رسانید .

وخود حاکم هرات شد و تمام سرداران و شاهزادگان صدوزائی را از هرات
و توابع آن بیرون کرد مشارالیه در هشتم ماه ژانویه سنه هزار و هشتصد و پنجاه
و یک وفات کرد و تا حیات داشت خود را بدولت ایران بسته بود بعد از
آن پسرش سید محمد خان جانشین وی شد این حاکم جدید بکلی مطیع ایران
گردید و چند نفر از بزرگان هرات را گرفته بمشهد فرستاد و در واقع مثل این
بود که دولت ایران سید محمد خان را والی هرات کرده باشد این موقع
برای ایران مناسب بود که هرات را متصرف شود اما بهانه و تدبیری لازم
بود کهندل خان بارکزائی از قندهار بجانب فراه حرکت نمود عباسقلی خان
برای مدافعه او از مشهد بطرف هرات روانه گردید و در سال هزار و هشتصد
پنجاه و دو میلادی عساکر ایران قلعه هرات را گرفته و قدری هم از قشون
ایران در غوریان بود دوباره دولت انگلیس بنای مخالفت را گذاشت
و بعد از مشاجره زیاد در بیست و پنجم ماه ژانویه سنه هزار و هشتصد و پنجاه و سه
عهدی فیمابین انگلیس و ایران منعقد گردید و در این معاهده مقرر شد که هیچ
وقت ایران لشکر بهرات نکشد و هیچگونه مداخله در کار هرات نکند و خطبه و
سکه ایران در هرات متروک باشد و قونسول و سفیر از ایران در هرات نماند

و خوانین هراتی را که در مشهد محبوس اند رها نمایند بنابرین قلیل زمانی ایران
نظر بطرف هرات نیفکند در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و پنج دوباره
انقلابی در هرات روی داد .
توضیح آنکه محمد یوسف نبیره حاجی فیروز الدین که از قبیله صدوزائی بود
و بعد از کشته شدن کامران در سنه هزار و هشتصد و چهل و چهار میلادی
از بابت خصومت یار محمد خان بمشهد گریخته بود و بعد از آن سردار یکدسته
قشون غیر منظم ایران شده و بحکم شاهزاده سلطان مراد میرزا حکمران خراسان
در شهر جام واقع در حدود هرات توقف داشت در سنه ۱۸۵۵ چند نفر از روسای
هراتی او را بهرات طلبیده بودند که آنها را از تعدی و ظلم سید محمد خان خلاص
کند و چون در آنوقت نتوانست بواسطه بی استعدادی بهرات برود
دوباره در سنه ۱۸۵۵ که هراتیها او را طلب نمودند عازم هرات شد و بمحض رسیدن
بهرات سید محمد خان را هلاک نمود از صورت حال معلوم شد که دولت
ایران راضی باین امر بوده و حرکات شاهزاده محمد یوسف را پسندیده و کلید
حصول مقاصد خود دانسته است چه درین هنگام اعلیحضرت ناصرالدین شاه
نیز چون پدر تا جدا خود بخیال افتادند که مملکت خویش را از طرف افغانستان

وسعت دهند و صدر اعظم هم ایشانرا ترغیب کردند و برای گرفتن هرات
بهانه بدست آوردند .

کهن دل خان والی قندهار در سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج وفات
نمود و برادرش دوست محمد خان در ماه اکتبر همان سال بقندهار شتافته
آنجا را ضمیمه متصرفات خود گردانید پسر کهن دل خان که از عم خود شاکی بود
فرارا بطهران رفت و بدربار ایران عرضه داشت که دوست محمد خان قصد
تصرف هرات دارد و دولت ایران این فقره را بهانه کرده در ماه مارس
سال هزار و هشتصد و پنجاه و شش بحکم سلطان مراد میرزا عساکر ایران
بهرات حمله کردند و دولت انگلیس توسط سفیر خود مستر مری بدولت ایران
اظهار نمود که حمله بهرات اسباب نقض عهدی است که با دولت انگلیس
بسته اید صدر اعظم ایران گوش بسخنان مشار الیه نداده بلکه صدمه زیادی
باو دادن کسانیکه در تحت حمایت انگلیس بودند وارد آورد و عساکر ایران
شهر هرات را بگیرند و دولت انگلیس البته راضی نمیشد کلید هندوستان
بدست پادشاه ایران باشد خاصه درصورتیکه دولت روس ایرانرا بفتح
هرات وادار کرده بود و در ماه نوامبر سنه مذکوره فرمانفرمای هندوستان

بدولت ایران اعلان جنگ نمود و اظهار داشت چون دولت مشار الیها بواسطه
گرفتن هرات نقض عهد کرده باید مهیای جدال باشد قشون انگلیس بحدود ایران
رسید و در چند موضع عساکر آن دولت را شکست داد و در سال هزار و هشتصد و
پنجاه و هفت مفسدین هندوستان بر دولت انگلیس شوریدند و قشون
انگلیس زنرال اترم که در ایران بود لزوماً بهندوستان احضار شد و اگر مسئله
شورش هند در کار نبود باین زودی قشون انگلیس از ایران مراجعت نمیکرد
اما از آنجا که این قشون فتوحات کرده بود همینقدر اقامت او در ایران با
اثری نمود یعنی در چهارم ماه مارس سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت در پاریس
عهدی فیما بین انگلیس و ایران منعقد گردید و دولت ایران متقبل شد که هرات را
تخلیه کند و بعدها قصد تسخیر این ایالت ننماید و از خیال سکه و خطبه خود در آن
ناحیه بگذرد و برای مطیع ساختن هراتیها تدبیر بکار نبرد و در امور داخله افغانستان
هرگز مداخله نکند و تمام محبوسین هراتی را نیز بدون مطالبه وجهی مرخص و رها
نماید و از مستر مری بجهت اهانتی که باو شده عذر بخواهد و او را با کمال احترام
و پذیرائی شایان وارد طهران کند و صدر اعظم از جانب پادشاه معذرت نامه
برای مستر مشار الیه بنویسد نیز خود پادشاه هم چند کلمه عذرخواهی مرقوم فرمایند

مضمون دستخط مبارک طبع و منتشر شود و روز ورود مستر مری بطهران صدراعظم
بعزت و احترام او را استقبال کند تا دوستی قدیم تجدید شود و شرط چهارم عهد
نامهٔ مزبور این بود که دولت انگلیس بهیچوجه حق ندارد از رعایای ایران
حمایت کند مگر مستقیماً نوکر سفارت انگلیس باشند و این شرط در صورتی مجری
خواهد بود که با سایر دول خارجه هم همین معامله بشود

بعد از این معاهده دولت روس با ایران عهدی بست که برای دولتین بسیار
مفید بود اگر دولت انگلیس بر ضد روس ایران را بقشون خود امداد مینمود
دولت روس هرگز موقع نمی یافت که چنین عهدی با ایران منعقد سازد
و بر نفوذ خود در این مملکت بیفزاید و از نفوذ انگلیس کاسته شود دولت
انگلیس خود دو شرط را از عهدنامه خارج کرد و از امداد ایران دست کشید
در این صورت دولت ایران چاره جز این نداشت که با دشمن و مخالف
خود اظهار دوستی و اتحاد نماید از آنطرف مأیوس شده بود مشاجره و منازعهٔ
هرات را نیز باید بتحریک روس دانست در عهد شهریار مبرور محمد شاه
که دولت انگلیس در مسئلهٔ هرات دخالت کرد و قشون ایران مراجعت نمود
دولت ایران خیلی از دولت انگلیس آزرده و مأیوس گردید و روس برای

پیشرفت کار خود آنچه توانست مابین انگلیس و ایران تفتین کرد بعد از معاهدهٔ آخری
روس و ایران دیگر جنگی واقع نشد و دولت روس با ایران جهد میکرد
که مراودهٔ آن دولت را با انگلیس قطع کند و نفوذ خود را در این مملکت زیاد
نماید بعد از آنکه این دو مقصود حاصل شد دیگر چه لزوم داشت که با ایران
بجنگد و سختگیری کند روس بزودی مابین ایران و انگلیس را بر سر مسئله هرات
نفاق انداخت و کار را بجائی کشانید که با هم جنگ کردند اگرچه بواسطهٔ
این جنگ ایران از داشتن هرات محروم گردید اما دوستی و اتحاد
ایران و انگلیس هم بحال خود و بطور دلخواه نماند و معاهده بعد از مسئله هرات
بدرستی کدورت باطنی را رفع نکرد و دوستی و اتحاد حقیقی برقرار نشد در
مسئلهٔ هرات ایران و انگلیس هر دو نقض عهد کردند و هر یک از جهتی حق
داشتند دولت ایران میخواست مملکتی را که همیشه با او ارتباط داشته
دوستمحمد خان متصرف شود و دولت انگلیس میخواست تدبیر برود سهها ایران
هرات را متصرف کرده باشد چون دوستمحمد خان هرات را بگرفت ایالات
برای او باقی ماند از سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج که با امیر دوستمحمد خان
دولت انگلیس عهد صلحی منعقد ساخت حکومت امیر مشارالیه را دولت مشارالیها

تصدیق نمود و حکومت طایفهٔ بارکزائی را دولت انگلیس ظاهراً از آنجهت جایز
داشته بود که این طایفه با روس راهی نداشتند و قبول نکردن حکومت ایران
در هرات از آن بود که رابطهٔ مودّت این دولت با دولت انگلیس استحکامی
نداشت و انگلیس با ایران اطمینان نمی نمود بلکه آنوقت ماندن هرات در
تصرّف ایران چنان بود که در تصرّف روس باشد امّا آنزمان روسها هنوز
خیلی دور بودند و هنوز سمرقند و خیوه و خوقند را متصرف نشده بعد از فتح
ولایات مزبوره بهرات نزدیک شدند و مرو و پل خاتون و سرخس وغیره را
نیز برضای دولت ایران یا با عدم رضای آن دولت تصاحب کردند
و ایران هم تمکین کرد و روس خیلی بهرات نزدیک شد بنابرین وضع
امور تغییر یافت در اوان محاربه با کابل دولت انگلیس هرات را با یران
میداد ولی روس نگذاشت دولت ایران قبول این عطیه نماید و البته
روس نمیگذاشت کاری اتفاق افتد که اسباب خصوصیت و اتّحاد ایران
و انگلیس بشود

آخر الامر روس بقدری بهرات نزدیک شد که در سنهٔ هزار و هشتصد و
پنجاه و پنج بر سر پنجده جنگی در انداختند و آنجا را متصرف شدند و در سر تحدید حدود

که در باب دشت مرغاب گفتگو بمیان آمد تا یک قسمت از آنجا را با پنجده
که از توابع هرات بود تصاحب نمود روس ادّعا میکرد که پنجده جزو هرات
نیست امّا چنانکه وقایع نگار روزنامهٔ تیمس هندوستان تحقیق کرده جزو
هرات و حکومت افغانستان میباشد و این گفته صحیح است .

در روضة الصفا اسم پنجده نگاشته شده و از جنگها که در زمان پیش از آنها
با حکام هرات کرده اند معلوم میشود که هر کس حکمران هرات بوده
پنجده و آن نواحی را هم داشته است مختصر نفوذ روس ایران را از چنگال
هرات انداخت و نزاعهائیکه دولت انگلیس با ایران بر سر هرات
کرد و قرارنامه هائی که بر طبق منافع خود نگاشت همه هیچ شد و روس
خود را بنزدیکی هرات رسانید راست است که دولت انگلیس هرات را
از پنجهٔ آهنین روس محفوظ داشت ولی بعد از هرگونه تدبیر و هر قسم رابطه
نفوذ روس در ایران بر نفوذ انگلیس بچربید و دولت ایران بعد از مأیوسی
از انگلیس چکند جز اینکه با روس متفق شود و از نواحی خراسان هر جا را
که روس بخواهد باو تسلیم نماید .

باید دانست طایفهٔ صدوزائی را از آن باین اسم میخوانند که ابتدا شخصی

صدو نام از ظلم و تعدی حاکم قندهار بستوه آمده بدربار شاه عباس
بزرگ آمد و تظلمات خود را با کمال فصاحت و بلاغت بعرض آن پادشاه
رسانید شاه عباس را بسیار خوش آمده حوائج و مطالب او را برآورد و بعلاوه
گفت تو رئیس قبیله و طایفهٔ خود هستی و فرمانی در این باب برای او صادر
شد طایفهٔ صدو از این فقره خیلی خوشوقت شدند و رئیس خود را باحترام تمام
پذیرفتند و آن طایفه و اعقاب صدو معروف بصدوزائی شدند افاغنه
این سلسله را ابدالی و خیلی مقدس میدانند و شمشیر کشیدن
بروی آنها را حرام میشمارند بلکه اگر کسی را هم
بکشند در صدد قصاص برنمی‌آیند
و انتقام از ایشان را
جایز نمیدانند

محض تقدیم حضور مبارک جناب جلالتمآب اجل اکرم [illegible]

در ۲ جمادی الاولی نگاشته شد
فی غرهٔ شهر [illegible]
۱۳۰۶